



دکتر محمد رضا محمدی  
پژوهشگر مسائل بین الملل  
همکار در مرکز مطالعات آمریکا

## آمریکا، تایوان و استراتژی مهار پکن

می‌رسد با توجه به سیر سعودی قدرت پکن، آمریکا در تلاش است تا با طرحی شبیه به «استراتژی مهار شوروی»، محدودیت‌هایی علیه پکن وضع کند و روند رشد روزافزون این کشور، به خصوص در آسیا را دچار مشکل نماید.

هژمونی طلبی چین در شرق آسیا و استراتژی مهار اهداف امنیتی چین، بستگی زیادی به موقعیت استراتژیک کلان این کشور دارد. بعضی رویکرد بازی برد و باخت یا همان بازی با حاصل جمع صفر را برای ظهور چین و قدرت آمریکا در منطقه تفسیر می‌کنند. البته طبیعی خواهد بود، با توجه به اینکه چین، جنوب شرق آسیا را حیاط خلوت خود می‌داند، از حضور آمریکا در منطقه ناراضی بوده و تلاش دارد تا آمریکا را از منطقه خارج کند. چین به‌طور ویژه، به دنبال تنش‌زدایی با همسایگان خود به‌ویژه ژاپن و روسیه است و تلاش می‌کند، اطمینان حاصل نماید که در منطقه آسیا، آن قدر قدرتمند شده است که هیچ تهدیدی برای آن وجود نداشته باشد. البته در منطقه آسیای

با ورود نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان ایالات متحده به تایوان در ۳ آگوست امسال، یک مقام عالی آمریکا پس از ۲۵ سال، بار دیگر وارد منطقه مورد مناقشه پکن و واشنگتن شد. اهمیت موضوع، ناشی از آن است که مسئله تایوان، علی‌رغم چندین دهه قدمت، هنوز لاینحل مانده است. جمهوری خلق چین به هیچ‌وجه با موجودیت مستقل تایوان، موافق نیست و آن را استان «یاغی» و ناآرام خود برمی‌شمارد که توسط رژیم «راهزن» اداره می‌شود. در مقابل، رهبران تایوان نیز به آسانی حاضر به الحاق و از دست دادن دستاوردهای تقریباً شش دهه گذشته خود نیستند. در این میان، آمریکا به عنوان بازیگر تأثیرگذار بر روند مذکور، تاکنون با درپیش گرفتن سیاست مبهم «مخالفت با استقلال، ممانعت از الحاق و مخالفت با جنگ»، رهبران پکن را در راستای هدف دیرینه اتحاد مجدد جزیره، ناکام گذاشته و در نهایت، مسئله مزبور نه تنها حل نشده، بلکه تحت الشعاع رفتار و منافع آمریکا در ساختار کلان نظام بین‌الملل، قرار گرفته است؛ اما به نظر

جنوب شرقی، چین خواستار ضعف نظامی ژاپن و روسیه است. همان طور که در گذشته، آمریکا خواستار ضعف نظامی کانادا و مکزیک در مرزهای خود بود. در همین رابطه، بعضی از تحلیلگران، اعتقاد دارند که گسترش موفقیت آمریکا، به خصوص بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، به منزله تنگ تر شدن حلقه محاصره چین است؛ اما عده ای مانند میرشایمر نیز معتقدند که سیاست خارجی چین در جنوب شرق آسیا، ناشی از رویکرد امپریالیستی است. بسیاری نیز معتقدند که از دهه ۱۹۹۰، چین به طور فعال، گسترش روابط با جنوب شرق آسیا را با رویکرد همکاری جویانه، دنبال کرده است.

از سال ۱۹۷۹ به بعد، چین به سوی توسعه اقتصاد ملی و دستیابی به توسعه اجتماعی، قدم برداشته و این مسئله را به عنوان اولویت نخست خود برگزیده است. بر همین اساس، پکن نیز نیازمند محیطی با ثبات بوده است و همواره سه دغدغه را دنبال می کند؛ اول، حاکمیت و تمامیت ارضی خود که در این خصوص، دو موضوع بیش از بقیه

برای چین، حائز اهمیت است؛ یکی مسئله تایوان و دیگری جزایر دریای چین جنوبی. درباره همسایگان نیز چنین تلاش می کند تا از طریق همکاری و روابط دوستانه، اهداف سیاسی و اقتصادی خود را در منطقه دنبال کنند. در خصوص ثبات منطقه نیز حضور آمریکا در منطقه از نظر چین با اشکال مواجه است، زیرا کشوری بوده که خارج از منطقه قرار دارد و ادعاهای هژمونی در سطح جهانی دارد؛ از تایوان نیز که چین، آن را بخشی از سرزمین خود می داند، حمایت نموده و با حضور نظامی در منطقه، تلاش می کند تا با اتحادیه های دو جانبه با کشورهای منطقه، چین را کنترل کند. بر این اساس، چین برای تأمین اهداف امنیتی خود در منطقه، چهار رویکرد را دنبال می کند؛ رویکرد امنیت جمعی، رویکرد امنیت از طریق نهادهای بین المللی، رویکرد امنیت از طریق همکاری و رویکرد امنیت از طریق وابستگی متقابل که بیشتر به وابستگی متقابل اقتصادی مربوط می شود.

با وجود اینکه چین در حوزه اقتصاد و همکاری های اقتصادی، می کوشد تا رویکرد همکاری جویانه ای را در سطح منطقه و جهان دنبال کند، آنچه دغدغه اصلی و همیشگی این کشور بوده، حفظ تمامیت ارضی (بازگرداندن تایوان و مناطق دیگر) و مخالفت با حضور سلطه طلبانه آمریکا، در منطقه بوده است. از نظر چین، اصلی ترین علت حضور نظامی آمریکا در روند معادلات نظامی - امنیتی آسیا و اقیانوس آرام، مهار چین به عنوان یک بازیگر مهم در معادلات منطقه ای است. از نظر دولت مردان پکن، نظام امنیتی دلخواه آمریکا به علت بی اعتنائی به نقش، نفوذ و جایگاه چین در محیط منطقه ای و بین المللی، نه تنها غیرطبیعی بوده، بلکه خلاف منافع، امنیت ملی و تمامیت ارضی چین، طراحی و تعریف شده است. چنین نظامی، نقض تمامیت ارضی چین نیز محسوب می شود، زیرا در پوشش این محیط امنیتی، تایوان که بخشی از خاک چین است، از حاکمیت ملی این کشور، خارج می شود و طبعاً در صف

رقبای تهدیدکننده چین، قرار خواهد گرفت. به همین علت، چین منافع و امنیت ملی خود را در خروج بازیگر فرا منطقه‌ای (آمریکا) از منطقه‌ای واقع میان ژاپن، چین و ساحلین تا جنوب تنگه تایوان، می‌داند و مایل است سطح بازی و ورود آمریکا به معادلات امنیتی آسیا پاسیفیک به محدوده میان مرزهای غربی تا مرزهای شرقی ژاپن محدود شود. به طور کلی، اهداف چین در منطقه را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: حفظ ثبات در محیط امنیتی، به خصوص در حاشیه چین که به رشد اقتصادی این کشور کمک می‌کند، حفظ و گسترش راه‌های تجاری و انتقال کالای تجاری در جنوب شرق آسیا، در انزوا قرار دادن تایوان و به دست آوردن نفوذ در منطقه جنوب شرقی آسیا برای ناکام گذاشتن محاصره و مهار چین. البته پکن در تلاش است تا حفظ امنیت گذرگاه‌های دریایی در دریای چین جنوبی را که بخش اعظم نفت وارداتی چین از آفریقا و خاورمیانه از این گذرگاه عبور می‌کند، در دست بگیرد. از دیگر سو، راهبرد و سیاست آمریکا در

شرق آسیا و نظم منطقه‌ای آن، بازتابی از این واقعیت است که استقلال کشورهای اصلی این منطقه یعنی ژاپن، کره، تایوان و... تحت حمایت نظامی و بازار آمریکا قرار دارد. سیاست خارجی آمریکا در شرق آسیا، بر پیوندهای امنیتی دوجانبه سخت و روابط اقتصادی چندجانبه نرم است. در این سیاست‌ها، مجموعه‌ای از چانه‌زنی‌های سیاسی کشورهای منطقه، پیش‌بینی شده است. به طور کلی، دغدغه‌های واشنگتن درباره نفوذ فزاینده پکن در آسیا، چندین حوزه را در برمی‌گیرد؛ به لحاظ دیپلماتیک، نگرانی آمریکا آن است که نفوذ روزافزون پکن، تلاش‌های واشنگتن برای تعقیب منافعش را با مانع روبه‌رو سازد و به این ترتیب، تعامل آمریکا با سازمان‌های منطقه‌ای در حمایت از اهدافش را دچار مشکل کند. واشنگتن، معتقد است اولویت چین بر نهادهای منطقه‌ای - که آمریکا عضو آن نیست - به شکل‌گیری منطقه‌گرایی آسیایی، در جهتی کمک کرده که آمریکا را تضعیف نموده و آن را بیرون از منطقه، نگاه داشته است. در حوزه امنیتی، واشنگتن این

نگرانی را دارد که فعالیت‌های منطقه‌ای چین و افزایش نفوذ این کشور، در نهایت بر کارایی اتحاد آمریکا و حضور نظامی او در آسیا تأثیر بگذارد. در حوزه اقتصاد منطقه‌ای نیز گرچه واشنگتن، مساعدت چین را به‌عنوان موتور محرکه رشد منطقه‌ای و رشد اقتصادی جهان به رسمیت می‌شناسد، در عین حال، نگرانی خود را در پاره‌ای چالش‌های نهفته و موجود در منافع اقتصادی آمریکا نیز احساس کرده است. بر این اساس، آمریکا برای اینکه بتواند همچنان به‌عنوان تنها ابرقدرت جهان باقی بماند، ضروری است تا مانع به وجود آمدن هرگونه قدرت چالش‌برانگیز در هر نقطه از جهان شود. در واقع، این تفکر و نگرش، سرآغاز طرح سیاست مهار چین از سوی دستگاه سیاست خارجی آمریکا شده است. این سیاست، الزاماً به مفهوم استفاده از قوه قهریه علیه چین یا تشکیل یک اتحادیه نظامی با همکاری کشورهای آسیایی علیه چین نیست. بر این اساس، سیاست مهار دو مفهوم مشخص را در برداشته و در صدد است تا چین را وادار به پذیرش و



درک آن‌ها نماید. نخست آنکه از نگاه واشنگتن، چین باید بفهمد که آمریکا، حضور خود را در منطقه حفظ خواهد کرد و هرگز نسبت به تحرکات نظامی چین علیه تایوان، تحت عنوان مسئله داخلی، بی تفاوت نخواهد بود. دوم، توسعه طلبی و سلطه چین در منطقه، اگر با پشتوانه قوه نظامی همراه باشد، از سوی آمریکا، قابل قبول نخواهد بود. البته این سیاست از شدت و غلظت استراتژی زمان شوروی برخوردار نیست، زیرا میان آمریکا و چین،

منارعه ایدئولوژیک به شدت شوروی وجود ندارد، به خصوص از زمانی که رشد اقتصادی چین، این کشور را مجبور کرده است تا نظام کمونیستی در اقتصاد را کنار بگذارد و از طرفی، این رقابت به حوزه شرق آسیا محدود می‌شود و همچون زمان شوروی، کل جهان را دربر نمی‌گیرد. از دید آمریکا، بهترین چین برای آمریکا، چینی خواهد بود که در نهایت همچون ژاپن در پاره‌ای زمینه‌ها، شکوفا و موفق اما در بخش‌های دیگر،

شکست خورده باشد؛ بنابراین، می‌توان مشاهده کرد که سیاست کلان آمریکا با اینکه اسامی متفاوت دارد و حتی راه‌های مختلفی را نیز دنبال می‌کند، اما یک هدف بیشتر ندارد و آن هم جلوگیری از به وجود آمدن یک قدرت چالش برانگیز در جهان، در مقابل آمریکا است.